

بررسی وجوه اخلاق در شعر اخوان بر اساس مولفه‌های سنتی و مدرن آن

محمدحسین نیکدار اصل^۱

داوود رضانی پارسا^۲

چکیده:

اخوان ثالث از آن گروه شاعرانی است که علاوه بر داشتن زبانی خاص و دارای سبک، در حوزه‌ی محتوا نیز دارای مولفه‌های نظام‌مند فکری است که تا آخر حیات شاعری خود به آن‌ها وفادار بود. آنچه در شعر اخوان مشهود است حرکتی مستمر و همیشگی بین سنت و تجدد است به طوری که در همان حالی که از برجسته‌ترین شاعران معاصر به شمار می‌آید، تا آخر عمر هیچ‌گاه جانب شعر سنتی را رها نمی‌کند تا جایی که آخرین اثرش «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» با مجموعه‌ای یک دست سنتی روبرو هستیم. این موضوع در رویکرد اخلاقی او در مقوله‌ی شعر نیز به چشم می‌خورد و می‌بینیم که در کنار مضامین سنتی اخلاق از جمله «ظلم‌ستیزی» و «مبارزه با فقر»، به مولفه‌های مدرن از اخلاق مانند «وطن‌گرایی» و «آزادی» نیز می‌پردازد. مولفه‌هایی که تحت تأثیر جریان مدرنیته‌ی حاصل از مشروطه و تغییرات محتوایی بنیادینی که در این مسیر دید، باعث شد شعر معاصر را بیش از هر دوره‌ی دیگری متعهد یافت. این مقاله تلاش دارد با روش تحلیل محتوایی شعر اخوان مهم‌ترین مضامین اخلاقی سنتی و مدرن را در شعر او بررسی کند.

کلیدواژه: شعر معاصر، اخوان ثالث، اخلاق، مضامین سنتی، مضامین مدرن

۱- کلیات

۱-۱. بیان مسئله

ادبیات و در این‌جا «شعر» پدیده‌ای اجتماعی است، به طوری که اگر در بستر اجتماع که یکی از مهم‌ترین مواد شعر یعنی «مخاطب» را تشکیل می‌دهد به آن نگریسته نشود، ماهیت خود را از دست می‌دهد. ولک می‌گوید: «ادبیات نهادی اجتماعی است و نیز از زبان به عنوان وسیله‌ی بیان استفاده می‌کند که آفریده‌ی اجتماع است. . . ادبیات «زندگی» را به نمایش درمی‌آورد و «زندگی» تا حدود زیادی یک واقعیت اجتماعی است. خود شاعر نیز یکی از اعضای جامعه است که منزلت اجتماعی خاص دارد، یعنی به فراخور حالش به شهرت و اجر اجتماعی می‌رسد و مخاطبانی دارد. در واقع ادبیات زاده‌ی نهادهای اجتماعی خاص است.» (ولک، ۱۳۹۰: ۹۹) می‌توان گفت در قیاس با شعر معاصر، شعر شاعران هیچ دوره‌ای از تاریخ ادب فارسی تا این حد منعکس‌کننده‌ی جریان‌های اجتماعی موجود نبوده است. این نکته که مهم‌ترین سرچشمه‌ی تغییرات بنیادین محتوای شعر معاصر انقلاب مشروطه و پیامدهای ناشی از آن است بیانی است آشکار. در این دوره شعر مشروطه که بازتابی از دگرگونی‌های سریع جامعه بود در قلمرو محتوا سرشار از خون و فریاد، زندگی و آرمان‌خواهی گردید. در چنین بستری اندیشه‌های راه یافته به متون ادبی و از جمله شعر، با جریان‌های جاری در جامعه هم‌سو شده و موضوعاتی مانند حقوق زنان، قانون، مبارزه با خرافات، تعلیم و تربیت و اندیشه‌مداری، در شعر مطرح می‌شوند. منتقدان اثرگذار این دوره مانند میرزاآقاخان کرمانی و آخوندزاده از ادبیات جدید، کارکردها و به موازات آن درون‌مایه‌های دیگری را خواستارند و اشعار سنتی را به سبب آن‌که به طور شایسته به اخلاق نمی‌پردازند فاقد ارزش واقعی می‌دانند و معتقدند «ابیات عاشقانه‌ی سعدی، همام و امثال ایشان بود که به کلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت.» (زرقانی، ۱۳۹۱: ۵۷) از آنجایی که «اخلاق» موضوعی است مرتبط با محتوا که در بستر مسائل اجتماعی قابل تعبیر است می‌توان به لزوم بررسی این مقوله در شعر اخوان پی برد زیرا در شعر کمتر شاعری به اندازه‌ی اخوان، جریان‌های اجتماعی بازخورد داشته است، به گونه‌ای که اگر اشعار اجتماعی و متعاقب آن اشعار سیاسی دیوان او کنار بگذاریم، چیز قابل دفاعی از شعر او باقی

^۱ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج

^۲ دانش‌آموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج

نخواهد ماند. حساسیت او به مسائل اجتماعی و بیان آن در شعر وضوح تمام دارد، زیرا او شعر را بیان هنری زندگی می‌داند و تمام موضوع‌های مطرح شده‌ی دیگر را فرع بر آن می‌داند و می‌گوید: «من جز شعر اجتماعی که جنبه‌های سیاسی هم دارد، طبعاً شعر دیگری را اصیل نمی‌دانم. شعر و شاعری باید نشان بدهد که این انسان کسی هست و زندگی در شعر انعکاس پیدا کند. من همه‌ی شعرهایم یک چنین حالتی دارد، یعنی من جور دیگر نتوانستم شعر بگویم، جز تک و توکی غزل یا تغزل... بقیه حالتی اجتماعی داشته و به هر حال زمینه‌ای که از اجتماعیات و از ذهنیات به اصطلاح داوری کننده راجع به روزگار و زمانه برخاسته، شعر من این طور است.» (اخوان، ۱۳۹۰: ۲۱۷)

شعر معاصر معلولی است از مشروطه و مشروطه‌جویی است تحت تأثیر مدرنیته‌ی غربی. اگرچه معنای مدرنیته و تعیین آغاز و انجام آن بسیار مبهم است، اما «بسیاری باور دارند که مدرنیته یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی» (احمدی، ۱۳۹۱: ۹۹) امروزه آنچه از این ایده‌های کلاسیک مدرنیته باقی مانده، نه دیدگاه و گرایش اثباتی‌اش بلکه گرایش سالبه‌ی آن است. یعنی باور به کارکرد همه جانبه و ضرورت اندیشه‌های انتقادی و ویران سازی آنچه در گوهر خود وابسته است به سنت‌های کهنه. مدرنیته به این معنا تداومی است از سنت و خودش؛ نوخواهی و امروزگی است، مدام تازه شدن و خود را نفی کردن و به قلمروهای تازه گام نهادن است. با چنین دیدی می‌توان در تعریفی جامع‌گونه گفت «مدرنیته مجموعه‌ای پیچیده و فرهنگی است که امکان نفی را فراهم می‌آورد و راه‌گشای سلطنت عقل و برقراری آزادی است. جامعه‌ای را مدرن می‌خوانیم که بنا به قوانین انسانی اداره شود و نه بر اساس قوانین آسمانی، نظامش استوار بر خردباوری و کشش‌های حساب شده در راستای دستیابی به هدفی باشد، یعنی کنش‌های علمی و تکنولوژیک» (همان، ۹) مدرنیته از این منظر با یکی از ویژگی‌های شعر معاصر که عبارت است از در مرکز قرار گرفتن انسان به عنوان مهم‌ترین موضوع شعر سازگاری تمام دارد؛ مدرنیته‌ای که با مرکز قرار دادن انسان تلاش می‌کند به بازبینی تمام مسائل مربوط به انسان از جمله اخلاق بپردازد. یکی از این مسائلی که در این رهگذار دچار تحول و دگرگونی می‌شود «اخلاق» است به گونه‌ای که با موضوعاتی در اخلاق روبرو می‌شویم که به معنای واقعی در اندیشه‌ی سنتی وجود نداشته است؛ مضامین مانند «آزادی»، «انقلابی‌گری»، «وطن‌پرستی» و... در این فضای به وجود آمده در کنار مضامین سنتی اخلاق مضامینی نو به وجود می‌آید. این مقاله تلاشی است در جهت بررسی مضامین سنتی و مدرن شعر اخوان به عنوان یکی از اجتماعی‌ترین شاعران معاصر؛ شاعری که در کنار احساس لزوم نگاه نو به شعر هیچ‌گاه، خاستگاه‌ها، ریشه‌ها و سنت شعر فارسی را فراموش نکرد.

۲-۱. پیشینه‌ی پژوهش

با بررسی انجام شده مقاله‌ای که به طور مستقل به جنبه‌ی اخلاقی شعر اخوان پرداخته باشد وجود نداشت اما از مقالاتی که می‌تواند به موضوع این مقاله مرتبط باشد می‌توان به این مقالات اشاره کرد: «سنت در خدمت مدرنیته» (۱۳۸۷) نوشته‌ی سعید رضوانی که در آن نویسنده به تبیین دو مقوله‌ی سنت و مدرنیته در شعر اخوان می‌پردازد. مقاله‌ی «ایران و هویت ملی در شعر اخوان ثالث» (۱۳۸۹) نوشته‌ی یوسف عالی. این مقاله از جهت این‌که «هویت» از مضامین اخلاق جدید است می‌تواند با مقاله‌ی حاضر در ارتباط باشد. مقاله‌ی «بررسی و مقایسه‌ی اشعار اجتماعی و انسان‌گرایانه‌ی اخوان و ایلیا ابو ماضی» (۱۳۹۱) نوشته‌ی ناصر محسنی‌نیا و فائزه رحیمی را از منظر جنبه‌ی اجتماعی و انسانی آن و پرداختن به اموری مانند «آزادی» می‌توان پژوهشی در این زمینه قلمداد کرد. در مقاله‌ی «دغدغه‌های اجتماعی شعر عبدالوهاب البیاتی و اخوان ثالث» (۱۳۹۰) فرهاد رجبی به موضوعاتی چون «مبارزه‌گری» و «فقر» می‌پردازد. آنچه مشخص است شاید بخش‌هایی از مقاله‌های یاد شده دارای شباهت محتوایی با مقاله‌ی حاضر باشد اما با موضوع مقاله‌ی حاضر که بررسی جنبه‌های اخلاقی شعر اخوان است دارای تفاوت‌های بنیادی است.

۲- اخلاق در شعر اخوان

۱-۲. اخوان و الگوی اخلاقی

این نکته که اخوان در جستجوی مدینه‌ی فاضله یا حداقل آرمانی بود که با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر باد رفت را می‌توان هم در اشارات مکرر منتقدان دید و هم از فحوای سخنان خود او و آشنایی با روحیات فکری، اجتماعی و قومی او. اما ویژگی این مدینه‌ی فاضله چیست که بعد از بر باد رفتنش، شعری سراسر ناامیدی، شکست و یاسی می‌شود که از گلوی شاعر خشمناکش خود را مجال بروز می‌یابد؟ «سال‌های بعد از کودتا برای اخوان سال‌های پارادوکسی است، زیرا اخوان در بین دو ضد قرار می‌گیرد. از یک سو تحت فشار ذهنیت آرمان‌خواهی است و از دیگر سو عینیت کودتا و شکست. در این حال و هوا شاعر آنچه را می‌خواهد نمی‌بیند و آنچه می‌بیند نمی‌خواهد. زندگی او در بین دو چیز متضاد است که با هیچ کدام نمی‌تواند کنار بیاید.» (اخوان، ۱۳۹۲: ۴۰۸) شاعر در این حالت یا باید با این تضادهای فکری درون خود کنار آمده، آن‌ها را به کنجی نهاده و در شعر خود از دنیایی حرف بزند که خیالی است و نه واقعی و یا باید شعرش بازتابی از روحیات و عواطفی باشد که در دوره‌ی زندگی در درون شاعر ساخته شده است. برای شاعری با روحی بلند چون اخوان که نماینده و سخنگوی مردم جامعه‌ی خود است و شعر را در انعکاس جریان‌های اجتماعی جامعه دارای معنا می‌بیند، مسلماً راه نخست راه قانع‌کننده‌ای نیست، زیرا او «شاعری است که فریاد نسلی شکست‌خورده، نسلی که واماندگی، ترس، زیان‌دیدگی، را با گوشت و پوست خود احساس کرده به گوش ما می‌رساند. دردمندی و یأس او فردی و انتزاعی نیست؛ بن‌بست‌ها و وانهادگی قومی را بیان می‌کند که کعبه‌ی مقصود را در دو قدمی خود می‌دید اما زمانی که به هوش آمد خود را هم‌چون رستم در چاه نابردار یافت. این بینش البته نومیدانه و حتی تراژیک است و از آن‌جا که نمی‌توان در «شک و نومیدی» جا خوش کرد، پس اخوان درصدد برمی‌آید، افزوده بر ترسیم واقعیت‌های تلخ اجتماعی، هدف و مقصودی راستین بجوید و سرانجام خود را از نیهیلیسم و تردید نجات می‌دهد و در هنر و فلسفه‌ی ایران، در شعر خیام و اسطوره‌های کهن گمشده‌ی خود می‌یابد و در رود سرشار آئین زرتشت و مزدک تن و جان می‌شوید و به یاری امشاسپندان، ایزدمهر، فره‌ی درخشان ایزدی و زرتشت: «ساقی سرخوش می‌خانه‌ی زندگی پیک اورمزد» و در یک کلام به مدد روشنی معنویت باستانی به اندیشه‌ای جدید می‌رسد و رادی و پاکی و نیکی را درود می‌گوید.» (دستغیب، ۱۳۸۵: ۱۲۱) این رویکرد با سابقه‌ی ذهنی اخوان که عبارت است از شیفتگی بی‌اندازه به ایران و ادب و فرهنگ ایران سازگار است. شاید بتوان گفت این جهان‌نگری اخوان مرحمی است بر زخم‌های جان‌کاه او به صورتی که کورسوی امیدی را در این ناامیدی یادشده در دل او زنده نگه می‌دارد. «اخوان به این جهان پُر از نامرادی که هیچ امید نجاتی در آن نیست، پشت می‌کند و رو به گذشته می‌آورد. امروز و این زمانه چراغی ندارد که حتی کورسویی فرا راه او بیندازد. اخوان در عین حال طبیعت رحمانی را هم ندارد که خود را در این ظلمت غرقه سازد و از فرورفتن در منجلاب‌های آن پروا نداشته باشد. اخوان ذاتاً مردی اخلاقی است و مرد اخلاقی نمی‌تواند در زمانه‌ای که پایه‌ی همه‌ی ارزش‌ها متزلزل شده و هیچ مرجعی نیست که بتواند معیارهایی برای رفتار و زندگی پیش پای مردم بگذارد، به آسودگی زندگی کند. او باید یا پیامبرش را پیدا کند و یا خود پیامبر خود شود. همین سرشت اخلاقی اخوان است که در شعرش به صورت ستایش مکرر «نجابت و پاکی و خوبی» منعکس می‌شود. می‌توان حدس زد که او زمانی هم که براستی «امید» بود و امید داشت در یک آرمان سیاسی تحقق یک جهان کامل اخلاقی را می‌جست و اگر آرمان سیاسی برای او باطل شد آرمان اخلاقی نشد، زیرا در سرشت او بود.» (اخوان، ۱۳۹۲: ۱۶۸-۱۶۷) در این فضای فکری و با تکیه به همین آموزه‌های باستانی است که آئین «مزدشت» را در ذهن خود می‌سازد و خود را پیامبر این آئین و اولین پیرو آن می‌داند و می‌گوید: «من زرتشت و مزدک را آشتی دادم. اقتصاد و جامعه‌شناسی و بنیاد زیرین اجتماع مزدکی، اخلاقیات و اعتقاد به دنیای زیرین و بنیادهای زیبای افسانگی و اساطیری برین، این‌ها هم زرتشتی، زهدیات، پرهیزکاری‌ها و پاره‌ای اخلاقیات هم مانوی و بودایی والسلام و نامه تمام.» (اخوان، ۱۳۸۹، الف: ۱۶۳)

۲-۲. مولفه‌های اخلاقی شعر اخوان

با این مقدمه می‌توان مهم‌ترین مولفه‌های اخلاقی در شعر اخوان را در موارد زیر پیگیری کرد.

۲-۲-۱. وطن‌گرایی

وطن‌گرایی در اندیشه و شعر اخوان تنها یک احساس سطحی که در نهاد هر انسانی نسبت به زادگاهش وجود دارد، نیست؛ بلکه موضوعی است که با «هویت فردی» و در سطحی وسیع‌تر «هویت ملی» ارتباط پیدا می‌کند. پس شایسته است به اختصار به مقوله‌ی «هویت ملی» در شعر اخوان پرداخته شود.

۲-۲-۱-۱. هویت ملی

در کنار تحولات بنیادین اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که جامعه‌ی ایرانی در دوره‌ی مشروطه به خود دید، یکی دیگر از دستاوردهای این برهه‌ی زمانی تقویت حس «ملی‌گرایی» بود. مشروطه واکنشی به این واقعیت بود که تاکنون بر ما ظلم می‌شده است و از این پس باید در مقابل این پدیده‌ی شوم ایستادگی شود. برای تحقق این امر، مولفه‌هایی نیاز داریم. نخست الگویی مناسب از قانون و حقوق مدنی که این الگو به واسطه‌ی تعامل با غرب و مشاهده‌ی دستاوردهای عظیم ایشان در عرصه‌های مختلف به ویژه زندگی شهری و قواعد حاکم بر آن به دست آمد؛ هر چند «اگر چه انقلاب مشروطه فکر آزادی و دموکراسی را وارد جامعه‌ی روشنفکری ایران می‌کند و یک جناح نسبتاً نیرومند پدید می‌آورد که در جریان‌های گوناگون متجلی می‌شود و هویت ملی را هویت شهروندان آزاد ایرانی دانسته و بر آن می‌شوند تا حق حاکمیت ملت را که دستگاه‌های حاکم در یک قرن اخیر غضب کرده‌اند به صاحبان اصلی آن یعنی به جامعه‌ی مدنی بازگردانند، لیکن در گفتمان‌های روشن‌فکری این دوران، مفاهیمی چون ملیت، فردیت، دموکراسی، آزادی و جامعه‌ی مدنی هیچگاه به مصداق‌های شفاهی تبدیل نمی‌شود.» (شمشیری، ۱۳۸۷: ۸۹) اما در عین حال نباید فراموش شود که این حس ایجاد شده در بین ایرانیان حسی جدید و تأثیرگذار بود. مولفه‌ی دیگر نشان دادن پیشینه‌ی درخشانی از ایران که به واسطه‌ی آن، هم اعتماد به نفس نداشته ایجاد شود و هم انگیزه‌ی اندیشیدن به هویتی که به ظاهر وجود داشته و اکنون فراموش شده به دست آید. در واقع «عوامل متعددی در طول سده‌ی نوزدهم در ظهور هویت ملی و رواج آن در میان نخبگان روشنفکر ایرانی موثر بودند. مطالعات ایرانی اروپاییان به تقویت این حس هویت در میان روشنفکران کشور کمک کرد. آثار پژوهش‌گران ایران‌شناس اهمیت دوران پیش از اسلام را در تاریخ ایران نشان داد و از این طریق توانست ایرانیت را از اسلام جدا سازد و نگاه تاریخی به گذشته را غیر دینی کند. نوعی ایدئولوژی ملی مبتنی بر اصالت تمدن آریایی سربرآورد. به‌خصوص محصلان ایرانی که به اروپا می‌رفتند، تحت تأثیر اندیشه‌های محیط، در انتشار تصورات تازه از هویت ملی ایرانی سهم به‌سزا داشتند.» (جهان‌بگلو، ۱۳۸۰: ۳۱) ظاهراً اموری مانند اقبال به نوشتن کتب تاریخی به ویژه تاریخ ایران قبل از اسلام، توجه ویژه به تصحیح کتب قدیمی و ایجاد روحیه‌ی ناسیونالیستی به ویژه در دوره‌ی رضاشاه و محمدرضا شاه، همه رویکردهایی است که در جنب جریان یادشده، تفسیرپذیر می‌شود.

«هویت ملی» که در ارتباط تنگاتنگ با «هویت فردی» است در هر دوره با توجه به ساختارهای سیاسی - اجتماعی یک جامعه تعابیری متفاوت می‌تواند داشته باشد. برای مثال در حالی که «در دوران پهلوی، هویت ملی به عنوان ایدئولوژی رسمی دستگاه پادشاهی ساخته و پرداخته می‌شود [و] همان مفهوم کهن «ایران‌شهر» است که نظام شاهنشاهی حافظ و نگهبان آن است» (شمشیری، ۱۳۸۷: ۹۰) هویت ملی در نزد فردی چون اخوان عبارت می‌شود از ایران پهناور با مردمی که در آن سرزمین زندگی می‌کنند؛ با این توضیح که همان‌گونه که مردم در محدوده‌ی این سرزمین دارای هویت می‌شوند، هویت این سرزمین هم در گروی مردمی است که با اشتراکات خود به آن معنا می‌دهند. شاید به همین سبب است که اخوان بی‌اندازه نسبت به سرنوشت مردم سرزمینش حساسیت نشان می‌دهد. حساسیتی که در نزد هیچ شاعری تا به این حد دیده نمی‌شود. اخوان به ارتباط دوسویه‌ی هویت ملی و فردی توجه

تمام دارد. در تقویت هویت ملی عوامل متعددی می‌تواند دخیل باشند؛ در ایران مهم‌ترین عامل ایجاد و تقویت هویت ملی «زبان و ادب» فارسی است. مسکوب می‌گوید: «ما ملت یا شاید بهتر بگوییم هویت ملی خودمان را از برکت زبان و در جان‌پناه زبان فارسی نگه داشتیم؛ با وجود پراکندگی سیاسی در واحدهای جغرافیایی متعدد و فرمانروایی عرب، ایرانی و ترک.» (مسکوب، ۱۳۷۳: ۲۲) از این دریچه هم که بنگریم می‌بینیم اخوان به عنوان پاسدار ارزش‌های زبانی و ادبی سرزمین مادری‌اش و انعکاس آن در شعرش در کسوت اندیشه‌ای وطن‌پرستانه جایگاهی بس والا دارد.

بررسی «وطن‌پرستی» در شعر اخوان مانند نگاه کردن به منشوری است که از هر سوی آن نوری بیرون می‌جهد. در واقع وطن‌پرستی در شعر اخوان با موضوعاتی از قبیل عرب و غرب‌گریزی، اسطوره‌گرایی و حتی مرثیه‌سرایی مرتبط می‌شود. زیرا وطن در اندیشه‌ی اخوان تنها به عنوان یک زادگاه محض تلقی نمی‌شود، بلکه مقوله‌ای است که اخوان هویت خود را در آن بازجسته و وجود خود را می‌تواند تفسیر و حتی توجیه کند. وطن برای اخوان مانند محکی است که همه چیز را با آن اندازه می‌گیرد و با توجه به سنجش آن جایگاهی والا یا فرودین در ذهن خود برایش می‌سازد. «مهدی اخوان ثالث، از آن عاشقان حرفه‌ی وطن است؛ از آن عاشقانی که هر چیز را که بخوانند عاشق شوند، ابتدا به وطن تبدیلیش می‌کنند، بعد عاشقش می‌شوند. عشق به خیلی چیزها را بر خود حلال کرده‌اند، به شرط آنکه آن چیزها لیاقت تبدیل به وطن را داشته باشند و یا دست کم بشود وصله‌ی تن و وطنشان کرد.» (کاخی، ۱۳۹۰: ۷۸) این علاقه‌ی بی‌حد به وطن را می‌توان از نام‌هایی که برای فرزندان و حتی همسر خود! و یا مجموعه شعرهای خود می‌گذارد، پی برد. نام آخرین اثر او «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» که خود مصرعی است از قصیده‌ای بلند و فوق‌العاده تأثیرگذار که با ردیف «دوست دارم» سروده است:

«ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم	تو را، ای کهن بوم و بر دوست دارم
تو را، ای کهن پیر جاوید برنا	تو را دوست دارم اگر دوست دارم
تو را ای گرنامه‌ی، دیرینه ایران	تو را ای گرامی گهر، دوست دارم
تو را ای کهن زادبوم بزرگان	بزرگ‌آفرین نامور دوست دارم
هنروار اندیشه‌ات رخشد و من	هم‌اندیشه‌ات، هم هنر دوست دارم
اگر قول افسانه، یا متن تاریخ	و گر نقد و نقل سیر دوست دارم . . .»

(اخوان، ۱۳۸۹، ب: ۱۵۷)

شاید بن‌مایه‌هایی که وطن‌پرستی اخوان از آن سرچشمه می‌گیرد دقیقاً مشخص نباشد اما آنچه که نباید در آن تردید کرد توجه به این حقیقت است که این عشق هم با گوشت و پوست او آمیخته است؛ هم دیرپای است و ماندگار. با این توضیح که هر قدر که اخوان جلوتر می‌رود این مولفه‌ها، در شعرش روشن‌تر و جان‌دارتر می‌شود. «اخوان همین که به سبک و زبان ویژه‌ی خودش دست می‌یابد، آغاز می‌کند به پرداختن جهان و جان شعری خودش. این جهان شعری اخوان که جهان‌نگری و بنیادهای فلسفی اندیشگی شاعرانه‌ی اخوان را در خودش دارد، یک مرکز دارد در سراسر زندگانی شعری اخوان و آن مرکز، ایران است اما نه ایران امروز، ایران آرمانی و بنیاد عاطفی شعر اخوان، دل‌تنگی اخوان برای این ایران آرمانی است. همه چیز نیک و پاک و زیباست اما عناصری از جهان کنونی که ایران کنونی را نیز در خودش دارد این نیک و پاک و زیبای آرمانی را به پلشتی و دروغ و زشتی آلوده کرده، این است که جهان‌نگری اخوان همیشه دو بخش از هم جداشدنی دارد. یک ستایش نیک و راستی و پاک‌ی که شکل آرمانی صورت آرمانی‌اش ایران باستان است و دو، نکوهش زشتی و پلشتی و دروغ که در برخی از شعرهای اخوان با هم است، اما در برخی، این ستایش و نکوهش از هم جدا می‌شود.» (کاخی، ۱۳۹۰: ۴۷۴)

۲-۱-۲-۲. غرب و عرب‌گریزی

غرب و عرب و به طور کلی بیگانه‌گریزی اخوان موضوعی است که در مقوله‌ی «وطن‌پرستی» او معنا می‌یابد. «بیگانه‌ستیزی اخوان در دو مقوله قابل بررسی است: عرب‌ستیزی و غرب‌ستیزی. این بیگانه‌ستیزی، همراه با مزدستی‌گری به اوج می‌رسد.» (محسنی‌نیا و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶۷) غرب‌ستیزی اخوان منشائی استعمارستیزانه دارد و به تجربه‌های تاریخی اخوان برمی‌گردد. در شعر «ای قوم» می‌گوید:

«ای مردم محسور کور و کور چرایید
در عین عزا در طرب سور چرایید؟
هم چشم شما بیند و هم می‌شنود گوش
ای خلق پس این قدر کر و کور چرایید؟
ای قوم که پرورده‌ی گهواره‌ی شرقی
دل‌داده‌ی غرب، این بتر از گور چرایید؟»

(اخوان، ۱۳۸۹، ب: ۵۵)

اخوان در توضیح «دل‌داده‌ی غرب» می‌نویسد: «مقصودم از غرب، همه‌ی قلمروی غرب، فرنگ و ینگ و آمریکا و اعمارشان است که حتی «شرق سیاسی مصطلح امروز» را هم شامل می‌شود که به نظر من جلوه و ظاهری دیگر از همان غرب جهان‌خوار است.» (همان، ۵۶) در شعر «توضیح واضح» اخوان این استعمارگری و ستم غرب را با صدایی رساتر بیان می‌کند:

«قرن دیو است و جهان را همچنان درندگی
همچنان بر نسل آدمشان ترخم نیست، هست؟
غربی جرّاره شرق اوبار و مرده‌خواره‌اند
رسمشان هر اسم دارد، جز که بلهم نیست، هست؟
همره دیو فرنگ، اهریمن ینگ فرنگ
جز به عهد و مهد انسانشان تهاجم نیست، هست؟
از بد تاراجشان مانند بسی میراث شوم
صد بتر ز آن بد که چندینش تداوم نیست، هست؟
حزب از ی مان د و تمهید باج بندگی
تا سقوط، آن علم که ش رنج تعلّم نیست، هست؟
فرّیزدان است و معجز، نام ایران گره‌نوز
محو یا معدوم، یا گم در تراکم نیست، هست؟»

(همان، ۲۱۷-۲۱۶)

شعر «داستان گرگ و بره» تمثیلی است آشنا از داستان استعمار غرب: «داستان گرگ و بره، ماجرای زور و ضعف دین و قانون و عطوفت، پیش زور سلطه‌جویی مشت را با مشت پاسخ گو، نه با قانون و دین «حرف حق را از دهان توپ می‌باید شنید داستان گرگ و بره نیز می‌گویدت همی»

(همان، ۲۰۵-۲۰۴)

عرب‌ستیزی اخوان دو منشاء دارد: یکی همان سابقه‌ی تاریخی که به سرودن اشعار حماسی از جمله شاهنامه‌ی فردوسی انجامید و دیگر مربوط می‌شود به دوره‌ی جنگ تحمیلی و شخص صدام و لطمه‌های جانی و مالی که به سرزمین بسیار محبوب شاعر وارد کرد. در شعر «چه خوش می‌باری» می‌گوید:

«نمی‌خواهیم ما، نه شرق و نه غرب
نداریم از عقیمان، چشم یاری» (همان، ۱۰۵)
و یا در شعر «رسد روزی که . . .» چنین می‌گوید:

«برون ریز از درون بیگانگان را
فرنگ و تازی هراسان و هرگون» (همان، ۲۷۷)

در شعر «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» خطاب به مام وطن می‌گوید:

«نه شرقی، نه غربی، نه تازی شدن را
برای تو ای بوم و بر دوست دارم» (همان، ۱۵۹)

ابیاتی در مجموعه اشعار اخوان وجود دارد که به مناسبت جنگ تحمیلی سروده شده است و در ضمن روحیه دادن به رزمندگان، سخت‌ترین حرف‌ها را به صدام و به قول خودش «نوکر روس‌ها و آمریکا» (همان، ۳۹۸) بیان کرده است. از جمله شعر «کنون بنگر به خوزستان» که به گفته‌ی خود اخوان یک‌سال و اندی بعد از جنگ تحمیلی سروده است:

«کنون بنگر به خوزستان که بینی چونش و چندش / به خون آلوده کارونش، به بهمنشیر و ارونش
بر او تازان یکی تازی، به خونریزی و لجبازی / ددی مزدور غرب و شرق، با صد مکر و ترفندش
ددک صدام بی دین را، نه دد بل عتترک صدام / به روی دار رقصانیم، با زنجیر یک چندش . . .»
(همان، ۶۲-۶۱)

در شعر «زندگی را مردم پیشین، خورد و پوش و لذت و آغوش می‌دیدند» از زبان «شائقی» از «مزدشت» خود چنین طلب یاری می‌کند:

«وای بر ما با چنین کج‌داوری‌ها مان! / مطلق و تمثال نیکی را / وای بر بدباوری‌ها مان! / مَهر اهریمن چرا آخر / بر
اهورا آفرین حاجات یزدانی ست؟ / گر نکو بینی، همین گمراهی منفور در معنی / با دگرسان لفظ و دیگر صورت
بغرنج / چهره‌ای از ساده‌تر حاجات انسانی است / راستی را وای بر ما مردم نفرین‌شده‌ی کج‌بین / این چه بنیاد بد است
آخر، چه ویرانی ست؟ / تو به فریادم رس، ای مَزْدُشت! / این - نمی‌دانم - چه نادانی ست؟ / هر کجا بد می‌روم، بی‌راه
می‌گویم، بگویدم. / بدُرستی آنچه من در این شکسته‌آینه‌ی ایام می‌بینم / خواب خرگوش و طلسم وحشت و غرقاب
حیرانی ست / ما غلامان و کنیزانیم، در این معبد افسون. / و دروغین و دروغان را خریداران. / ما بُتِ افسانه را، با گوش
فربه‌مان پرستاران، / و حقیقت لاغرک میشی که قربانی ست.» (اخوان، ۱۳۹۰: الف: ۱۶۸-۱۶۷)

دانشگاه یاسوج

۲-۲-۲. انسان‌گرایی

و طنی که اخوان این‌گونه با عشق و حسرت از آن یاد می‌کند، زمانی معنا می‌یابد که در ارتباط با مردم و جامعه‌ای که مردم در آن زندگی می‌کنند بررسی شود. شاید بهتر بگوییم عشق اخوان به وطن، در ابتدا عشق به مردمی است که چنین سرزمینی اهورایی را ساخته‌اند و سپس الگویی شده‌اند برای رفتار انسانی با مردم سرزمین اجدادی خود ایران. «آنچه اخوان را در عالم ادب، از همه‌ی اقران او، شاعران نوپیشه و نوپرداز دیگر، جدا می‌کند دو چیز است: یکی تجربه‌ی شعری و اهمیت دادن به انسان و زندگی انسانی و رسوخ در اعماق لحظه‌های وجودی انسان و زندگی انسانی و دیگر سطره‌ی شگفت‌آور او بر زبان پارسی و فرم شعر.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۰۷) «انسان» با تمام جنبه‌های مادی و معنوی‌اش از دغدغه‌های همیشگی اخوان است. با این تفاوت که هر قدر که جلوتر می‌روم، این جنبه‌ها خود را انسانی‌تر و ملموس‌تر جلوه می‌دهند. اخوان درباره‌ی توجه‌اش به انسان می‌گوید: «وقتی به تهران آمدم، اولاً گرایش چپ بود، نمی‌گویم فلان حزب یا فلان حزب، به هر حال گرایش‌های چپ مردم‌دوستانه و توجه به زندگی مردم داشتن و توجه به فقر و غنا پیدا کردن و پرسیدن که چرا این جور باشد، خودم را هم در دایره‌ی حرکت‌های فقر و غنا می‌دیدم و دشواری‌های زندگی را می‌دیدم.» (اخوان، ۱۳۹۰: ب: ۴۵۵)

دید اخوان نسبت به انسان دیدی است که هم در بین سنت و مدرنیته در آمد و شد دائم است و هم دوسویه است. یعنی در عین این‌که به رعایت ارزش‌های اخلاقی انسان سنتی دلبستگی تمام دارد، در همان حال او را شایسته‌ی برخورداری از مفاهیم جدیدی از جمله حقوق مدنی و آزادی‌اندیشه می‌داند و از طرفی همان‌گونه که جامعه را در مقابل افراد مسئول می‌داند، افراد را نیز ملزم به پاسداشت ارزش‌های اخلاقی در جامعه می‌داند و بر این موضع، پا می‌فشارد. «سخن امید در این است که پیشرفت صنعت و فن بدون پیشرفت اخلاقی، جهنم وعده‌داده‌شده‌ای را برای انسان آماده می‌کند. چه فایده دارد انسان به ماه و برتر از ماه سفر کند اما در درون خود همان درنده‌خو و ددمنش بماند؟ این انسان‌دوستی و نگرانی نسبت به سرنوشت و کار آدمیان در شعر «دست‌های خان‌امیر» زندانی

محکوم به اعدام که به دست خود زنی را کشته است و با همین دست‌ها حصیرهای زیبایی به دور سنگ بلورین خوش تراش می‌بافد کاملاً نمایان است.» (کاخ، ۱۳۹۰: ۲۵۳)

«این دست‌های زیبا/ این دست‌های غمگین، معصوم/ و انگشت‌های چابک و خوش‌طرح . . . / آیا چگونه باید باور داشت/ این دست‌های این همه انسانی/ - مثل دو روز، دو شب نورانی -/ روزی، شبی، گلوی زنی را فشرده است؟» (اخوان، ۱۳۹۰: الف: ۳۹-۳۸)

در این جا اخوان به بررسی تأثیر شرایط اجتماعی - سیاسی جامعه در سرنوشت افراد می‌پردازد و بین رفتار افراد و جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند، ارتباطی دو سویه برقرار می‌کند و در نهایت با ابراز تأسف از اعدام یک انسان می‌گوید:

«این دست‌های غمگین، مظلوم/ با این خطوط زنده و زیبا/ مثل دو تا کبوتر معصوم/ چونین شوند اسیر؟» (همان، ۴۰)

بی‌تردید در نزد شاعری که پرداختن به جریان‌های اجتماعی و آنچه در جامعه رخ می‌دهد، مهم‌ترین محتوای شعری او تلقی می‌شود، انسانی که در این جامعه زندگی می‌کند مقامی بس رفیع و در خور توجه‌ی تمام دارد. اخوان در این ارتباط می‌گوید: «شعر روزگار ما، شعر فریاد و خشم و خروش است. شعر گریه و اندوه است. شعر درد و تأمل بشری است. شعر زندگی نجیب روحی و تأمل است. شعر حرکات زمانه است. شعر ضجه‌های گرسنگی و در به دری و فریاد از ستم‌ها و ناروایی‌هاست. این است آنچه باید باشد. مایه‌های روحی و انسانی وجود انسان، این باید در شعر باشد. شعر باید پر باشد از انسان و محیط و تأملات در این دو.» (اخوان، ۱۳۹۰: ۱۰۲) در آن جایی هم که می‌گوید:

«روزگار آسوده دارد مردم آسوده را / غرقه در آلودگی دان مردم آسوده را
در به روی اجنبی بگشای جو اینای زمان / ورنه ملی کوبند بسا سندان در نگشوده را . . .»
(اخوان، ۱۳۹۱: ۲۲)

نظر به همین معنی دارد. اخوان آسودگی را نتیجه‌ی ضمنی نوعی آلودگی که عبارت از عدم توجه به دیگر انسان-ها است، می‌داند. آنچه مهم است توجه به انسان است و دغدغه‌های او؛ چه ایرانی و چه انیرانی. «اخوان به انسان عشق می‌ورزد. به هر انسانی. خواه ایرانی و خواه غیر ایرانی. کینه‌توز و کینه‌ورز و حامل منزلت نبود. اما چرا. کینه‌ورز هم بود. کینه‌ی او به حرامیان و ظالمان و متجاوزان و ریاکاران تاریخ حد و حصر نداشت و در بیان و تبیین این کینه، نه سیاستمدار بود و نه مصلحت‌جو. این‌ها به درد کار ملک می‌خورد نه این رند عالم‌سوز.» (کاخ، ۱۳۹۰: ۳۹۲) در پاسخ به عقیده‌ی آنتول فرانس که گفته «من بهترین زندگی را به داشتن یک میز و یک تخت‌خواب خلاصه می‌کنم. میزی که بر آن غذا و شراب و کتاب خوب فراهم شود و تختی که بر آن همخوابه‌ای و خوابی دست دهد، این است بهترین زندگی که انسان می‌تواند داشته باشد.» (اخوان، ۱۳۹۱: ۱۳۹) شعری سخت منتقدانه می‌سراید و گوشزد می‌کند که این گونه زندگی شاید خوب باشد ولی در خور «دواب» است:

« . . . اما بدین حدیث که گفت آن بزرگوار / گویم یکی، اگر پسنندی، جواب خوب . . .
این زندگی مناسب انسان خوب نیست / شاید بود ملایم طبع دواب خوب
یک تن غرق نعمت و خلقی اسیر رنج / نفرین بر این حدیث خوش و آن کتاب خوب»
(همان، ۱۴۰)

اخوان خود را موظف به انجام رسالتی عالی و البته بشری می‌داند. شاید صفت «عالی» خواننده را به سمت نوعی معنویت بکشاند ولی وقتی می‌گوید «بشری» شکی نمی‌ماند که آن رسالت عالی و بشری همان پرداختن به انسان است. «گاهی چنین اندیشیده‌ام که من از آن کسانم که نمی‌توانم آزاد و یله و بی‌ایمان و آماج باشم. سرنوشت من چنین است که نمی‌توانم هر دمیبیل و لنگار و بیراه باشم. باید به امری مقدس و بزرگ و خیال می‌کنم شاید عالی و

بشری ایمان داشته باشم. این ایمان به منزله‌ی جان من است.» (اخوان، ۱۳۸۹، الف: ۱۶۱) اما این پرداختن به انسان مراتبی دارد. از شعر اجتماعی و سیاسی آغاز می‌شود، در وطن‌پرستی اسطوره‌وار خود اوجی عجیب می‌گیرد و در انسان‌گرایی به سرمنزل می‌رسد و درون‌مایه‌های شعری او از جمله، فقرستیزی و عدالت‌محوری و مبارزه با ظلم و امثال این موضوع‌های انسانی را شکل می‌دهد. اگرچه اندیشه‌ی اخوان به سبب ساختار ذهنی سنتی خود بیشتر معطوف جامعه و انسان ایرانی است اما به روح انسانی و جوهره‌ی آن ایمان تمام دارد و ستم کردن به هیچ انسانی را در هیچ کجای دنیا بر نمی‌تابد. «می‌گویم ای دوست، ای برادر، ای شاعر، تا کسی به آن مرحله از علو احساس و اندیشه و درد بشریت متعالی نرسیده است که «من» او چون خیام و حافظ «من» انسانیت باشد؛ ای دوست ای برادر، ای شاعر بگذار این «من» و «تو» بی که مخاطبش است، در همان «گنداب پاک‌نهادی» مربوطه، مدفون شوند.» (کاخچی، ۱۳۹۰: ۶۷۸) درباره‌ی شأن سرایش قطعه‌ی «شکر خدا» می‌گوید: «از نازی و نازیسم و فاشیسم و نظایر این ایست‌ها و ایسم‌ها نفرت دارم و آن را نوعی مسخ بشر می‌دانم. . . . فرقی نمی‌کند عرب و عجم باید ابتدا بشر باشند:

آتشی نوشیده‌ام امشب که باز	می‌کند با شعله بازی در رگم
باز خشم و نفرت از مسخ بشر	می‌دود با ترک‌تازی در رگم . . .
«صلح کل شو» می‌زند فریاد باز	خون، چه رومی و چه تازی در رگم
نیست باکم، گر بود خون سگی	یا که خوکی و گرازی در رگم
شکر می‌گویم خدایم را که نیست	خون گند و نحس نازی در رگم

(اخوان، ۱۳۸۹، پ: ۲۶۱)

اخوان با نگرشی که ظاهراً ماحصل نوعی تجربه‌ی آگاهانه و انتقادی است و نه تحت تأثیر فلسفه‌های ظهوریافته در غرب، انسان‌مداری را تا حد یک امر مقدس و الهی بالا می‌برد، حتی در قیاس با مذهب. «در بینش اخوان انسان مرکز همه چیز است. شأن آدمی فراتر از همه چیز است.» (مختاری، ۱۳۹۲: ۴۷۵). در شعر «زندگی می‌گوید اما باید زیست» در تشریح منش انسانی یکی از شخصیت‌های داستانش (میرفخرا)، ضمن انتقادهایی که دارد به بسیاری از افکار کوتاه‌فکرانه که نتیجه‌ی سست‌همتی مبلغانش است، آخوند مورد نظر را به سبب پرداختن به درد ملت می‌ستاید: «باز بازی، نوبت دیگر/ چاشتگاهی بود گویا، که به ما پیوست، / زنده‌دل آخوندِ باهوش و دلیری، / فحل / که همانا خلق و خوی آدمیت داشت. / بر خلاف بی‌غمان راحت این کسوت دیرین. نه همین تنها برای دین، / که برای ملک و ملت نیز/ غیرت و درد و حمیت داشت. / نه همین فکر منعه و فکر متاع بضع / و کتاب جلدقرمز خواندن شب‌های آدینه/ نه همه هر موقوف را خیر دانستن / و همه هر منکر منفور را گفتن که «رخصت از مشیت داشت» / نه همین تنها مسائل‌دان، رسائل‌خوان / از طهارت تا دیات مرجع اعلم، / چون تبیل تا فنای مرشد اعظم / رویه‌ی تنها نه، بل غمق و رویت داشت / آنچه در دل می‌گذشت او را، چه به رعب و ریا می‌گفت! / راست‌پنداری و جود او ترازوی / با دو کفه‌ی هم‌تراز نطق و نیت داشت.» (اخوان، ۱۳۹۰، الف: ۲۰۲-۲۰۱)

این عقیده از آن‌جا نشأت می‌گیرد که از نظر اخوان نگاه ابزاری به «دین» داشتن و آن را در کنار انسان و وسیله‌ای برای تعالی او قرار ندادن، اندیشه‌ای کوتاه و حقیر است. «آنچه مهم است این است که انسان امروز با شامه و بینش بشری و اجتماعی به حقایق زندگی آزاد و شرف‌مند امروز آشنا باشد، کمی هم آن‌طرف‌تر از بینی خود را ببیند. تفاهم و الفت ارواح، رفاه و آسایش همگان، عدل و ایثار و محبت‌های بشری شرف‌کار و زحمت‌های سودمند یا زیبای آدمیان، اینهاست آن‌چه مقدس و شریف است. این‌ها است آن‌چه ارزش به زندگی می‌دهد، ارجمند و عزیز است. . . . انسان آزاداندیش، انسان واقعی امروز بالاتر از این افق‌های کوتاه و پست و حقیر می‌نگرد. امروز فقط انسان مطرح است و ارزش هستی و عمر و کار سودمند یا زیبای او کار شریف بشری و حمایت محرومین جوامع بشری.» (اخوان، ۱۳۹۰، ج: ۱۶۳-۱۶۲)

۲-۳-۲. فقرستیزی

اخوان از آن دسته شاعرانی است که شعرشان بازگوکننده‌ی تمام و کمال عقاید و افکارشان است؛ به بیان دیگر کسی که شعر اخوان را می‌خواند با شاعری مواجه می‌شود که در همان حال که به واسطه‌ی تسلط شگفت‌انگیزش خواننده را مسحور می‌کند اما به «محتوا» به عنوان اصلی‌ترین جنبه‌ی یک شعر نگاه ویژه دارد و از آنجایی که معتقد است «شعر محصول بیتابی آدم است در لحظاتی که انسان زیر پرتو شعور نبوت قرار گرفته است» (اخوان، ۱۳۹۰: ب: ۲۸۲) صداقتی عجیب و اتفاقاً غیر شاعرانه در شعرش یافت می‌شود که در شعر کمتر شاعری یافت می‌شود. «تار و پود محتوای شعر اخوان آن‌چنان با عصری که شاعر در آن زندگی می‌کند در هم تنیده شده که زیبایی‌های این شعر که تنها خواننده‌ای را محظوظ می‌کند که با عصر شاعر آشنایی داشته باشد و این درست وجه تقابل شعر اخوان با هنر کلاسیک و آن کیفیت است که شعر او را به معنای درست و دقیق کلمه مدرن می‌سازد.» (رضوانی، ۱۳۸۷: ۳۵) شاعر در عصری زندگی می‌کند که فقر و فحشا و به موازات آن بی‌عدالتی در گرداگرد جامعه‌ای که زندگی می‌کند نمایان است و از آنجایی که در اندیشه‌ی اجتماعی‌اش، شعر را انعکاس جریان‌های جاری در جامعه می‌داند، مضامینی چون فقر و بی‌عدالتی از بن‌مایه‌های اصلی شعر او می‌شود؛ البته در این بین تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا به شعریت شعر خود لطمه‌ای وارد نسازد، پس به شگردهایی مانند روایت‌گری و تمثیل‌پردازی روی می‌آورد. «اخوان می‌خواهد در فضای باز و گسترده پرواز کند، همه جا را ببیند. در میان مردم بگردد، با زندگی آن‌ها و دردهای آن‌ها آشنا شود. او چون پرستو در فضای باز به پرواز درمی‌آید و زندگی مردم را به تماشا می‌نشیند. به همه جا سر می‌کشد، اوج و فرود را می‌بیند اما آن‌چه می‌بیند جز تیرگی و تاریکی نیست. گویی همه جا را غبار اندوه و درد فرو پوشانده است. می‌بیند در روی زمین آن‌چنان فقر و تشنگی و گرسنگی و بی‌عدالتی و ناهماهنگی چیره شده است که نمی‌توان آرام نشست و ناچار برای آن‌که تشنگان را به آب و دانه‌ی خویش بخواند پرستو بودن را رها می‌کند تا مرغ سقا شود.» (اخوان، ۱۳۹۲: ۱۵۴) شعر «به مهتابی که بر گورستان می‌تابید» تصویری رسا و البته اندوه‌بار از جامعه‌ای است که فقر و فحشا و بی‌اخلاقی را تا حد نفرت در خود جای داده است. شاعر از مهتاب می‌خواهد بر این سرزمینی که روزی مهد دلیران بوده و اکنون جز ناله‌ی فقیران و بدبخت‌ها به گوش نمی‌رسد، نتابد:

«حیف از تو ای مهتاب شهریور، که ناچار/ باید بر این ویرانه‌ی محزون بتابی . . . / «بر جای رطل و جام می»
سجاده‌ی زرق، / «گوران نهادستند» پی در مهد شیران. / «بر جای چنگ و نای و نی» هو یا اباالفضل، / یا ناله‌ی جانسوز
مسکینان، فقیران. / بدبخت‌ها، بیچاره‌ها، بی‌خانمان‌ها» (اخوان، ۱۳۷۶: ۵۷)

ترکیب «زن ده‌ساله» که در ادامه می‌آید اوج تأثیرگذاری را بر خواننده دارد و رابطه‌ی فحشا را با بی‌اخلاقی اجتماعی به خوبی نمایش می‌دهد:

«لبخند محزون «زنی» ده‌ساله بود این/ کز گوشه‌ی چادر سیا دیدیم ای ماه/ آری «زنی ده‌ساله» بشنو تا بگویم / این قصه کوتاه‌ست و دردآلود و جانکاه/ وین جا جز این لبخند، لبخندی نبینی.» (همان، ۵۸)

اخوان در ادامه انتقادی هم از ثروتمندان دارد به عنوان کسانی که برهم‌زننده‌ی عدالت اجتماعی در جامعه‌اند و آن‌ها را گرفتار «زن‌جیر زرین» می‌داند که البته دیدنی نیست:

«این جا چرا می‌تابی؟ ای مهتاب برگرد/ این کهنه گورستان غمگین دیدنی نیست/ جنبیدن خلقی که خشنودند و خرسند/ در دام یک زن‌جیر زرین دیدنی نیست/ می‌خندی، اما گریه دارد حال این شهر» (همان، ۴۱)

تمثیل شهری با این اوصاف به «گورستان» نیز حاکی از این حقیقت است که در شهری که فقر و فحشا و بی‌عدالتی بیداد می‌کند نشانه‌هایی از حیات وجود ندارد و چیزی نیست جز یک گورستان. «اخوان از یک سو از کاخ رفیعی سخن می‌گوید که آسوده در دامان کهکشانش غنوده و از سویی دیگر مرد فقیری را مجسم می‌کند که با لباس مندرس و پاره‌پاره چون غریب، اندوه بی‌شمار ناشی از فقر را بر دوش می‌کشد. او اگر چه بر مناعت طبع چنین انسانی واقف است، اما نمی‌تواند از بیان تفاوت کاخ‌های قشنگ (مظهر بیدادهای شوم) با مردم اسیر

سرباززند» (رجبی، ۱۳۹۰: ۶۶) در شعر بلند «مرد و مرکب» سخن از تضاد طبقاتی، نظام سرمایه‌داری و استعماری است که در حق قشر فرودین جامعه روا داشته می‌شود. آنچه در این بین اتفاق می‌افتد عمیق‌تر شدن هر روزهی شکاف طبقاتی و در نتیجه افزایش روزافزون فقر و بی‌عدالتی در جامعه‌ی مورد بحث است. دستغیب از قول اخوان درباره‌ی این شعر می‌گوید: «در شعر دو موش هستند. موش‌ها بورژوازی سرمایه‌داری هستند که با یکدیگر همدمند و همکار و کالاها دارند و انبارها دارند و آن کارگران راه، مأموران راه، کارگرند. رمز طبقه‌ی کارگر که هم‌چنین رمزی هم ندارند. دهقان هم که خودش و بچه‌هاش هست، درد زندگانی... زاد و ولد زیاد و تغذیه‌ی بد... بعد سرانجام روشن شد که این نه آن مردی است که باید منتظرش بود و چاره‌ی همه‌ی دردها باشد، بلکه هنوز آن چاره‌گر پیدا نشده» (نقل از دستغیب، ۱۳۸۵: ۳۶) و به قول روستایی در شعر، سگ زرد برادر شغال است:

«گفت راوی: روستا در خواب بود اما/ روستایی با زنش بیدار/ «تو چه می‌دانی؟ زن! این بازی است./ آن سگ زرد این شغال، آخر/ تو مگر نشنیده‌ای هر گرد گردو نیست؟/ زن کشید آهی و خواب‌آلود/ خاست از جا تا بپوشاند/ روی آن فرزند را که خفته بود آنجا کنار در (می‌آمد باد)» (اخوان، ۱۳۹۰: الف: ۳۷)

اخوان اصولاً آدمی نیست که اهل تساهل باشد به ویژه آن‌جایی که موضوعی اخلاقی در قالب بیان واقعیت مطرح باشد و قرار باشد در شعرش مجال ظهور یابد، سر سوزنی از موضع اعتقادی و راستین خود کوتاه نمی‌آید. در بحثی که درباره‌ی محتوای شعر پیش می‌آید می‌گوید: «آقا بنده می‌گویم مملکت را دارند غارت می‌کنند و مردم این جور می‌اند دارد این بلا سرشان می‌آید. من ناله می‌کنم، فریاد می‌کنم، خشم و خروش دارم؛ خُب تو چه می‌گویی؟ چه دردی داری؟» (اخوان، ۱۳۹۰: ب: ۴۵)

شعر «میراث» اگرچه وصف‌حال مردمی است که در طول تاریخ سختی‌ها کشیدند و از کوره‌ی آزمایش سربلند بیرون آمده‌اند اما در زیرساخت خود می‌تواند متضمن این معنی باشد مردم این سرزمین، مردمی بوده‌اند که همیشه در فشار نوعی فقر مادی که سلطه‌جویان بر آنان وارد می‌کردند بوده‌اند. «این شعر اعتراض خشم‌آلودی است به فقر مادی و معنوی جامعه‌ی ما و اشاره‌ای به تلاش‌های فردی و اجتماعی بی‌حاصلی است که برای ریشه‌کن کردن این بیماری از دیرباز آغاز شده و هرگز به نتیجه‌ای نرسیده است. قلب او در این شعر چون بغض کهنه‌ای در گلوی کلمات می‌لولد و گویی هر لحظه می‌خواهد که منفجر بشود.» (محسنی‌نیا و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶۶). شعر با پوستینی کهنه آغاز می‌شود که هم می‌تواند نمادی از اصالت و هویت تاریخی باشد و هم نمادی از فقر:

«پوستینی کهنه دارم من،/ یادگاری ژنده پیر از روزگارانی غبارآلود./ سالخوردی جاودان مانند./ مانده میراث از نیاکانم مرا، این روزگار آلود.» (اخوان، ۱۳۸۹، الف: ۳۲)

این‌که راوی نقل می‌کند پدرش داشت تلاش می‌کرد کم‌کم شب‌کلاه و جبه‌ی او را نوترک کند اما ناگهان توفان خشمی همه چیز را برهم می‌زند، می‌تواند نمادی از کوشش‌های مستمری باشد که مردمان این سرزمین در طول تاریخ برای تعالی و ترقی خود انجام داده‌اند اما هر بار با دسیسه‌ای نافرجام می‌ماند:

«سال‌ها زین پیشتر در ساحل پر حاصل جیحون/ بس پدرم از جان و دل کوشید،/ تا مگر این پوستین را نو کند بنیاد./ او چنین می‌گفت و بودش یاد:/ - داشت کم‌کم شب‌کلاه و جبه‌ی من نوترک می‌شد،/ کشتگام برگ و بر می‌داد./ ناگهان توفان خشمی باشکوه و سرخگون برخاست./ من سپردم زورق خود را به آن توفان و گفتم هر چه بادا باد.» (همان، ۳۴-۳۵)

می‌توان گفت اشعار اجتماعی اخوان نتیجه‌ی اضطراب انسانی شاعری متعهد و صادق است که نمی‌تواند ببیند و سکوت کند و در حالی که هم‌نوع‌هایش به انواع کاستی‌ها مبتلایند در قصر آرزوهای خیالی خود خوش نشینند. «ناخویشتن‌داری و شتاب‌زدگی اخوان، رنجش او از روزگار کج‌رفتار که روزگار وصل را سهل و آسان ممکن نمی‌سازد، او را امان نمی‌دهد که ساکت و صبور بماند. خویشتن‌داری مردی مأل‌اندیش و یا دانشمندی که تجربه‌ها را تکرار می‌کند. ناچار دل بی‌تاب به مدد تجربه‌ی بی‌واسطه‌ی عاطفی خود از زندگی، یعنی شعر نمایی از عینیت

روزگار تلخ ما را در قالب واژگان به نمایش می‌گذارد تا به یادگار بماند و یا بدین شیوه رسالت شاعرانه‌ی خود را به انجام رساند.» (کاخی، ۱۳۹۰: ۹۶)

۲-۲-۴. ظلم‌ستیزی

اگرچه «ظلم‌ستیزی» مقوله‌ای است که در ادامه‌ی جریان «فقرستیزی» ادامه دارد، اما در نزد شاعری مانند اخوان که شعر را «دادنامه» و «فریادنامه» می‌داند که باید خار چشم ستم‌گران باشد، تبدیل به یک رویکرد فکری اخلاق-مدارانه می‌شود. «او معتقد است انسان شاعر در جامعه آن‌چنان انسانی باید باشد که نه تنها با اصلی‌ترین مسائل فکری اجتماع، با اساسی‌ترین مشکلات انسانی و امور معنوی روزگار و مسائل و اشتغالات روحی و اجتماعی زمانه و جامعه‌ی خود سر و کار داشته باشد، بلکه انسانی‌ترین تلقین‌ها و برخوردها و عمل‌ها را نیز داشته باشد. از این روست که شعر را «دادنامه» و «فریادنامه» می‌نامد که خار چشم ستم‌گران می‌شود و پاسخ دهنده‌ی ندا و ناله‌ی ستم-دیدگان و مظلومان، و آن را پناهگاه روحی و معنوی برای انسان‌ها می‌شمارد و می‌گوید طبیعی است وقتی انسان شاعر خود را در روزگار و جامعه‌ی خود بی‌طرف و بیگانه نشمرد و نسبت به مسائل جاری و اصول و امور مبتلا به اجتماع و نسل عصر خود تلقی فعالانه داشته باشد، طبعاً آن مسائل انسانی و اجتماعی، شعر او را تسخیر می‌کند. بنابراین به اعتقاد او آن‌چه مهم است آن‌کا به زمین و انسان است و ریشه‌داشتن در خاک، خاک، خاک انسانی.» (اخوان، ۱۳۹۲: ۱۵۲)

مبارزه‌ی اخوان با بیداد و هر چه که با روح جایگاه انسانی در تضاد است مبارزه‌ای است نفس‌گیر و همیشگی؛ فقط نحوه‌ی بیانش فرق می‌کند. در مراحل ابتدایی تحت تأثیر ادبیات کلاسیک صریح و روان و همه‌فهم می‌گوید و بعد از کودتا به دلایلی از جمله پی بردن به روح شعر نو و به وجود آمدن فضای سیاسی خفقان‌بار در قالب گزاره-های روایی و نمادین. «در حقیقت، این گرایش به انسان و عدالت و مبارزه، یک مرحله‌ی آغاز داشته و یک مرحله‌ی تداوم. آغاز آن در دوره‌ی پیش از شکست بوده است که با همین عریانی و وضوح و فقط گاهی در هاله‌ای از تردید زلال، گزارش شده است و تدامش در دوره‌ی پس از شکست است که غالباً تابع گرایش مسلط و کلی اندیشه‌های پیچیده‌تر و عمیق‌تر است که فلسفه‌ی شکست آن‌ها را هویت بخشیده است.» (مختاری، ۱۳۹۲: ۴۴۳) اخوان در شعری که خطاب به موسوی گرمارودی می‌نویسد به این مبارزات دامنه‌دار خود اشاره دارد:

«من کارکِ خود می‌کنم و کرده‌ام از پیش
آثار گواه است و شناسی تو خود آن را
سی سال نبرد من و «طاغوت» عیان است
حاجت به بیان نیست، مثل گفت، عیان را
زندان و گرفتاری و بدبختی و تبعید
خود بود نبرد من و آن کم‌خبران را...»
(اخوان، ۱۳۸۹، ب: ۱۹۴)

«آواز چگور» داستان یک مردِ دردمندی است که آواز چگورش روح راوی را به درد می‌آورد. وقتی راوی از او می‌پرسد:

«در این چگور پیر تو، ای مرد، پنهان کیست؟/ روح کدامین دردمند آیا/ در آن حصارِ تنگ زندانی ست؟/ با ساز
پیرت این چه آواز، این چه آئین است.» (اخوان، ۱۳۹۰: ج: ۵۸)

پیر پاسخ می‌دهد:

«... این روح مجروح قبیله‌ی ماست./ از قتل عام هولناکِ قرن‌ها جسته،/ آزرده و خسته،/ دیری‌ست در این
کنج حسرت مأمنی جسته./ گاهی که بیند زخمه‌ای دمساز و باشد پنجه‌ای همدرد/ خواند رثای عهد و آئین عزیزیش
را/ غمگین و آهسته» (همان، ۵۸-۵۹)

قبیله‌ای که مرد چگوری از آن سخن می‌گوید همان سرزمینی ابا اجدادی شاعر است که قرن‌ها از نامردمی رنج کشیده است. در ادامه مرد از شش فرزندی که تیرباران شده سخن می‌گوید. این فرزندان نمادی از فرزندان وطن شاعر است که در درگیری‌های سیاسی دوره‌ی شاعر جان را فدا کردند:

«شو تا به شوگیر، ای خدا، بر کوهسارون / می‌باره بارون، ای خدا، می‌باره بارون / از خان خانان، ای خدا، سردار بجنورد / من شکوه دارم، ای خدا، دل زار و زارون / آتش گرفتم، ای خدا، آتش گرفتم / شش تا جوونم، ای خدا، شد تیربارون / ابر بهارون، ای خدا، بر کوه نباره / بر من بباره، ای خدا، دل لاله‌زارون» (همان، ۵۹)

«زندگی می‌گوید: اما باید زیست» نام منظومه‌ای است که به گفته‌ی خود اخوان حاصل دوران زندانی اوست. اخوان در این منظومه سعی می‌کند در لابه‌لای پرداختن به زندگی شخصیت‌های داستان، شرایط نابسامان جامعه‌ی خود را نیز منعکس کند. در مقدمه‌ی کتاب می‌گوید: «این یادگزاره‌ای منظوم است، یادداشت‌هایی به نظم، با فصل-بندی و کمیّت و کیفیاتی که دارد. شعر به معنای معهودش نیست بلکه نوعی نظم و نظام است که برای خواننده‌ی رمز آشنا، دار و ندارش پیداست که چیست.» (اخوان، ۱۳۹۰: الف: ۱۴۱) اخوان با اشاره به رمزی بودن این اثر، خواننده را متوجّه‌ی ویژگی، حال و هوا و فضایی که شعر دارد می‌کند. برای مثال شاغلام پیرمردی است که خان زنش را ربوده است و او هم خان را کشته است و به همین سبب سالیان درازی است که در زندان است:

«شاغلام پیر را گویم، که زنش را خان ربود، او نیز خان را کُشت . . .» (همان، ۱۷۶)

اخوان با زیرکی و با به کار بردن صفت «پیر» برای شاغلام به قول خود «خواننده‌ی رمز آشنا» را به این سمت رهنمون می‌کند که این مرد به سبب دفاع از شرف و ناموسش عمرش را در زندان باخته و از دست داده است که در مرحله‌ی بعد اشاره‌ای است به وضعیت اسف‌بار جامعه‌ی شاعر. شعر «نطفه‌ی یک قهرمان با توست» نیز گونه‌ای دیگر از این دست صحنه‌پردازی‌ها است. مرد کُردی که محکوم به مرگ است، در راه هدفش از تصمیم راستین خود سرباز نمی‌زند، تا جایی که خواهش‌های مادرش مبنی بر تسلیم و توبه نیز در او اثر نمی‌کند: «آن‌چه می‌آید به گوش، از آن نه چندان دور / شیونی از مادری، کامل‌زن است انگار / باغ و بستان سوخته‌ی کاشانه بر بادی است.» (همان، ۲۳۲)

مادر پسر تصمیم می‌گیرد به کرمانشاه برگشته و عروس پسر خود را که اتفاقاً یک‌ماهی است باردار است با خود بیاورد تا شاید با این ثرئند عاطفی پسر را راضی به توبه کند. اما عروس وقتی به زندان می‌رسد که کار از کار گذشته است:

«در همین مدّت قضایا «طور دیگر» شد / پیرزن، بدبخت، این نوبت / با عروس باردار خود به دیدار پسر آمد
حیف اما حیف! / چند روزی از قضایا دیرتر آمد.» (همان، ۲۳۴-۲۳۳)

اخوان با بیانی بسیار تأثیرگذار دختر را چنین مورد خطاب خود قرار می‌دهد:

«هی بگردم دخترم را، دختر با غیرتم، هم‌میهن کُردم! / من یقین می‌دانم که می‌بینی، / کاین زمان آبشخور ما، از چه رود بی سروپایی ست؟ / و کشان ما را به سوی خویش / چه لجن در ذات دریایی ست؟ / خوب می‌دانم که دانی خوب / که چه بد دهری و دنیایی ست. / با شبی چونین / در کمین ما چه بد روزی و دنیایی ست.» (همان، ۲۳۵-۲۳۴)

«شب» در این‌جا نمادی است که سیاهی و خفقان جامعه‌ای که شاعر در آن زندگی می‌کند و هر لحظه آستن حوادث ناگوار است. در آخر شاعر دختر را متوجّه‌ی وظیفه‌ی خطیری که همان به دنیا آوردن و تربیت و پرورش یک پهلوان است به او گوشزد می‌کند:

«دخترم! ای دختر کُرد، ای گرنامه‌ی / یادگار آن شهید، آن پهلوان با توست. / قصر شیرین جوانی، ای بهین تندیس‌ی جاندار زیبایی / بیستون غیرتِ کرمانشهان با توست. / قدر بشناس و گرامی دار دختر جان / نطفه‌ی یک قهرمان با توست!» (همان، ۲۳۶)

به این صورت اخوان نقش تک‌تک افراد جامعه را از جمله زنان را در قبال ساختن جامعه‌ی ایده‌آل ضروری و واجب می‌داند. البته در این بین، نقش یک شاعر را به عنوان سخنگوی جامعه، بی‌بدیل و برجسته دانسته و می‌گوید: «انسان هنرمند و شاعر در یک جامعه اگر نگوئیم حساس‌ترین اعضا و عناصر، لاقلاً یکی از حساس‌ترین نقطه‌ها و شاخه‌های پیکره و درخت آدمیت است. درختی در جنگل انسانی و جامعه‌ی بشری. بنابراین نسبت به حال و هوا و چند و چون اوضاع کیفیات و و کمیات آن جمع و جامعه حساسیت و عکس‌العمل دارد. هر نسیم آرام یا باد تندی که می‌وزد، هر بارش و تابش، ضربت و ریزش و نواخت، بر او و در او شاید بیش از دیگران تأثیر می‌کند و طبیعی است که او، خاصه به این دلیل که زبان و زبانه‌ی روزگار و جامعه‌ی خود است، بیش از دیگران صدایش دربیاید، فریاد و ضجه، یا آواز پرشور و شغف داشته باشد؛ اگر خلاف این باشد معلوم است که آن عضو مرده است، آن شاخه منقطع و جدا از پیکره و ریشه‌ی درخت بشریت است. معلوم است ریشه در خاک ندارد و از سرچشمه‌های زندگی تغذیه نمی‌کند.» (اخوان، ۱۳۹۰: ب: ۸۵-۸۴)

۲-۲-۵. مبارزه و انقلابی‌گری

ادبیات و در نزد اخوان شعر نه تنها یک هنر صرف بلکه وسیله‌ای است که اخوان به واسطه‌ی آن می‌تواند حرف بزند تا جایی که می‌توان آن را وسیله‌ای دانست که او با آن هویت گمشده‌ی خود را باز می‌یابد. در وطن و در کنار مردم سرزمین خود هویت خود را جستجو می‌کند، بی‌عدالتی و فقری که بر مردم سرزمینش می‌رود را نمی‌تواند برتابد، ستم‌هایی که بر مردمش می‌شود روایت می‌کند، چاره را در قیام و مبارزه می‌بیند تا روزی به سرمنزل هستی که همان «آزادی» است برسند. برای همین است که می‌گوید: «من همیشه برای ادبیات وظایفی قایل بودم و آن وظایف همیشه وظایف اجتماعی و اخلاقی ادبیات بوده است و حالا هم اعتقادم فرق نکرده است. اثری را جزو آثار پیشرو می‌دانم که دارای اثرات اجتماعی و انسانی باشد. این نوع آثار در بعضی خصایص با سیاست همسایگی و گاه برخورد پیدا می‌کند. همه‌ی مبارزه‌ی بیست و چند ساله‌ی نسل من، کسانی که با کودتای ۲۸ مرداد دچار خفقان شدند، همه‌ی آثار ادبی‌شان دارای همین جهات بود و آثار پیشرو محسوب می‌شد و با سیاست دوره‌ی طاغوت مخالفت رو در رویی داشت، همین آثار خود من گواه است که هدف‌های انسانی، اجتماعی و انقلابی مطرح بوده است.» (اخوان، ۱۳۹۰: ب: ۲۴۴) آنچه مسلم است این است که اخوان با آن روحیه‌ی حماسی نمی‌تواند صرفاً زاوی ظلم و ستمی که بر انسان و انسانیت می‌رود، باشد. البته با توجه به این نکته که «اخوان بیشتر درباره‌ی اصل مبارزه یا کل حرکت اعتراضی سخن گفته است تا درباره‌ی اجزای زندگی گروه‌های اجتماعی در این حرکت.» (مختاری، ۱۳۹۲: ۴۴۰)

شعر «قصه‌ی شهر سنگستان» داستان گفتگوی دو کبوتر با هم است درباره‌ی شهریاری که به او امیدها داشته‌اند. یکی از کبوترها نشان بزرگان گذشته‌ی ایران را در این شهریار می‌یابد و امید دارد که روزی قیامی کند و اهریمن‌ها را به بند بکشد:

«نشانی‌ها که می‌بینم در او بهرام را ماند/ همان بهرام ورجاوند/ که پیش از روز رستاخیز خواهد خاست/
هزاران کار خواهد کرد نام‌آور،/ هزاران طرفه خواهد زاد ازو بشکوه./ پس از او گیو بن گودرز/ و با او توس بن
نوذر/ و گرشاسب دلیر، آن شیرگندآور/ و آن دیگر/ و آن دیگر/ انیران را فرو کوبد وین اهریمنی رایات را برخاک
اندازد./ بسوزد آن‌چه ناپاکی ست، ناخوبی ست، پریشان شهر ویران را دگر سازد.» (اخوان، ۱۳۹۰: ج: ۱۹)

«شهر ویران» همان سرزمین شاعر است که هم از سوی سران مملکتی و هم بیگانگان ستم‌ها بر خود دیده است. اخوان در ادامه ما را متوجه‌ی این موضوع می‌کند که نام این سرزمین از آنجایی سنگستان شده است که از گلی ساکنان آن صدای اعتراضی برنخاسته است و رفتارشان مانند یک سنگ که خاموشی صفت اوست، می‌باشد:

«صدایی برنیامد از سری، زیرا همه ناگاه سنگ و / [سرد گردیدند/ از این جا نام او شد شهریار شهر

سنگستان.» (همان، ۲۲)

هنگامی که یکی از این دو کبوتر از دیگری می‌پرسد که آیا امید رستگاری است جواب آری می‌شنود به شرطی که از اهورامزدا و امشاسپندان مدد بگیرد و این یعنی دعوت به نوعی قیام:

«سخن بسیار یا کم، وقت بیگاه است./ ننگه کن، روز کوتاه است./ هنوز از آشیان دوریم و شب نزدیک/ شنیدم قصه‌ی این پیر مسکین را/ بگو آیا تواند بود کو را رستگاری روی بنماید؟/ کلیدی هست آیا که ش طلسم بسته بگشاید؟»

– تواند بود./ پس از این کوه تشنه دره‌ای ژرف است،/ در او نزدیک غاری تار و تنها، چشمه‌ای روشن./ از این-جا تا کنار چشمه راهی نیست./ چنین باید که شهزاده در آن چشمه شوید تن/ غبار قرن‌ها دل‌مردگی از خویش بزداید،/ اهورا و ایزدان و امشاسپندان را/ سزاشان با سرود سالخورد نغز بستاید . . ./ تواند بود و باید بود/ از اسب افتاده او، نز اصل،(همان، ۲۴-۲۵)

اخوان هیچ‌گاه از دعوت مردم به مبارزه دست‌برنمی‌دارد و این کار برای او حکم یک عبادت روزانه و از سر تکلیف را دارد. زیرا او منزلت آدمی را در این مبارزه کردن و تن به خواری ندادن می‌داند. «آن تقابل شأن آدمی با دشمنان آدمی، آن تبار ستم‌زدگان و شرف و اصالت انسانی‌شان در برابر طلا، تبار بیداد، تبار شقاوت، تبار شاهان و امیران و . . . همچنان یک اصل پایدار در ذهن اوست.»(مختاری، ۱۳۹۲: ۴۴۴) آن‌جایی که شعر اخوان یادکردی از مبارزه و مقاومت است، رنگ و جلوه‌ی شکوه و بزرگی به خود می‌گیرد به طوری که در آن نوعی حسرت با اشتیاق دیده می‌شود. شعر «این چنین لحظه‌ها» از این دست اشعار است:

«لحظه‌ها لحظه‌های زنده و گرم/ لحظه‌های شگرف و باعظمت/ لحظه‌های مهابت و هیبت . . . / لحظه‌های نهیب و همت و هوش/ لحظه‌های حمیت و غیرت/ لحظه‌های تلاش و جنبش و جوش . . . / لحظه‌های شگفت و شورانگیز/ همه پر گیر و دار و شعر و شعار/ همه پر قیل و قال و جنگ و گریز.»(اخوان، ۱۳۷۶: ۱۰۱-۱۰۰) ولی آن‌جایی که سستی و بی‌همتایی می‌بیند، لحن او لحنی نیش‌دار و تند می‌شود حتی نسبت به مردمی که دوستشان دارد:

«آی فغان زین گروه خفته‌ی مدهوش
وای ز عشق تو، کین بلیط مزور
یک تن اسپر شد چه سود که باقی
نفت تو را می‌برد فرنگ و تو خاموش
کیست که آرد کلید بهر تو از غیب
قفل ستم را به پتک بشکن، بشکن
آی، فغان زین گروه مرده‌ی بی‌جان!
می‌نشود بهر دردهای تو درمان
گرسنه‌اند و می‌رض و ابله و نادان
متنظر آسمان و یاری شیطان
عیب بود این جم‌بود، کله مج‌نبان
حق خود از خصم بستان بستان . . .»
(اخوان، ۱۳۹۱: ۱۱۶-۱۱۵)

شعر «فریاد» نیز اعتراضی است به خاموشی و بی‌تفاوتی انسان‌ها به هم:

«خانه‌ام آتش گرفته‌ست، آتشی جان‌سوز/ هر طرف می‌سوزد این آتش،/ پرده‌ها و فرش‌ها را، تارشان با پود.
من به هر سو می‌دوم گریان،/ در لهیب آتش پر دود.»(اخوان، ۱۳۷۶: ۷۶)
با این تفاوت که این اعتراض نه لحنی سخت و سرزنش‌گرانه، بلکه لحنی ملایم، خواهش‌گونه دارد و با به کارگیری نوعی استعاره‌ی ته‌کمی که اثرگذاری خاص خود را دارد، بیان می‌شود:

«وای بر من، هم‌چنان می‌سوزد این آتش/ آن‌چه دارم یادگار دفتر و دیوان؛/ وان‌چه دارد منظر و ایوان./ من به دستان پُر از تاول/ این طرف را می‌کنم خاموش،/ وز لهیب آن روم از هوش/ ز آن دگر سو شعله برخیزد، به گردش دود/ تا سحرگاهان، که می‌داند، که بود من شود نابود./ خفته‌اند این مهربان همسایگانم شاد در بستر،/ صبح از من مانده بر جا مشت خاکستر؛/ وای، آیا هیچ سربرمی‌کنند از خواب،/ مهربان همسایگانم از پی امداد؟/ سوزدم این آتش بیدادگر بنیاد می‌کنم فریاد، ای فریاد، ای فریاد!»(همان، ۷۸)

۲-۲-۶. آزادی

تمام تلاش اخوان برای این بود که خود و مردم سرزمینش در جامعه‌ای زندگی کنند که بتوان در آن طعم آزادی را چشید. اما چرا مقوله‌ی «آزادی» تا بدین حد برای اخوان اهمیت دارد تا جایی که او حتی شعری بلند صرفاً در وصف آن می‌سراید؟ سارتر با پیش کشیدن این موضوع که در انسان بر خلاف تمام موجودات هستی، وجود بر ماهیت مقلّم است، دست بر روی نکته‌ای می‌گذارد که از دید اغلب فلاسفه پنهان مانده بود و آن عبارت است از مسئولیت‌پذیری. او به درستی اشاره می‌کند که انسان ابتدا به وجود می‌آید و سپس در طول زمان ماهیتش شکل گرفته و در یک جامعه‌ی مدنی و در کنار افراد دیگر به حیاتی معنادار ادامه می‌دهد. این موضوع در انسان باعث به وجود آمدن مقوله‌ی «انتخاب» و سپس «مسئولیت‌پذیری» می‌شود. به بیان دیگر انسان‌ها در این دنیا تنها هستند و به این واسطه تنها خودشان در این دنیا می‌توانند به یکدیگر کمک کنند. این موضوع منوط به این است که نخست آزاد باشد که بتواند انتخابی کند و در ادامه ملزم به پذیرش مسئولیت انتخاب خود باشد. «ما تنهاییم. بدون دستاویزی که عذرخواه ما باشد. این معنی همان است که من با جمله‌ی «بشر محکوم به آزادی است» بیان می‌کنم. بشر محکوم است. زیرا خود را نیافریده و در عین حال آزاد است زیرا همین که پا به جهان گذاشت مسئول همه‌ی کارهایی است که انجام می‌دهد.» (سارتر، ۱۳۵۸: ۳۶) در دیدگاه سارتر «آزادی» مرز میان هویت داشتن و یا نداشتن انسان است. «هنگامی که من اعلام می‌کنم که هدف از آزادی، در هر امر محسوسی چیزی جز خود آزادی نیست، پس همین که بشر متوجه شد در عین وانهادگی، واضح ارزش‌هاست، پس دیگر نمی‌تواند جز یک چیز طلب کند و آن آزادی و اختیاری است که اساس همه‌ی ارزش‌هاست.» (همان، ۶۷-۶۸) اما باید توجه داشت که این آزادی زمانی معنا می‌یابد که در کنار آزادی دیگر افراد مطرح شود و در افقی که رو به عدالت دارد به آن نگریسته شود. «ما ضمن این که خواهان آزادی هستیم، درمی‌یابیم که این آزادی کاملاً وابسته به آزادی دیگران است و نیز آزادی دیگران وابسته به آزادی ماست . . . هیچ کس نمی‌تواند آزادی خود را هدف خویش سازد مگر این که آزادی دیگران را نیز به همان گونه هدف خویش قرار دهد.» (همان، ۶۸-۶۹)

«آزادی» برای اخوان آرمانی است که یک عمر در پی آن دویده است و قرار است نتیجه‌بخش تمام مبارزات و ستیزهایی شود که عمری را بر سر آن گذرانده است تا جایی که برای او تقدّسی در حدّ یک مذهب یافته است: «قانون حکیم دهر در پیش من است هم مرهم و هم زخم دل ریش من است پرسد ز من اهل دلی کیش تو چیست؟ آزادگی و صلح و صفا کیش من است»

(اخوان، ۱۳۸۹، پ: ۳۲۸)

شاید در دیدگاه اخوان منظور از آزادی به معنای پیچیده‌ی آن نباشد اما با معنای مدرن و البته عمومی آن که امری شناخته شده است سازگاری تمام دارد. «آزادی در جهان مدرن در وهله‌ی نخست به معنای آزادی فرد از فرمانروایی خودسرانه است که در بیشتر دوران تاریخ به معنای آزادی از قدرت عریان دولت بوده است. این آزادی متضمن و مستلزم رعایت برخی از حقوق پایه‌ای بشر است: آزادی بیان، آزادی اجتماع، آزادی عبادت و حق برخورداری از تشریفات صحیح قضایی.» (زکریا، ۱۳۸۴: ۳۰) شعر «سگ‌ها و گرگ‌ها» می‌تواند نمونه‌ی مناسبی باشد از این گره-خوردگی آزادی و فرمانروایی خودسرانه‌ای که قدرتی عریان دارد برای دست‌یابی به هر آنچه که طلب می‌کند. «در اوج سال‌های نهضت ملی شدن نفت در آذرماه ۱۳۳۰، امید با الهام از مبارزات ظلم‌ستیزانه‌ی مردم قهرمان کشورش، شعر «سگ‌ها و گرگ‌ها» را می‌سراید که در آن «سگ‌ها» نمادی از انسان‌های راحت‌طلب، ظلم‌پذیر و سست اراده‌اند که خشنونت ارباب را به جهت استفاده از پس‌مانده‌ی سفره‌ی او به جان می‌خورد و در مقابل «گرگ‌ها» نماد انسان‌های مبارزی هستند که انواع سختی‌ها و مشقّات چون گرسنگی، سرما و حتی گلوله‌ی شکارچیان و مرگ را به جان می‌پذیرند اما تن به ظلم و اسارت نمی‌دهند؛ انسان‌هایی که آزادگی و رهایی از قید قدرت‌های دنیوی را به راحتی و آسایش ترجیح می‌دهند.» (امانی، ۱۳۷۶: ۳۰۶) گرگ‌ها در حالی که به واسطه‌ی دشمنانی چون گرسنگی،

سرما و گلوله‌های دشمن در حال جان‌دادن هستند، با زبانی سخاوتمندانه که بیان‌گر دلیری و اعتقاد راسخ آن‌هاست، عزت آزادی را بر مرگ ترجیح داده و می‌گویند:

«بنوش ای برف! گلگون شو، برافروز/ که این خون، خون ما بی‌خانمان‌هاست./ که این خون، خون گرگان گرسنه‌ست/ که این خون، خون فرزندان صحراست/ در این سرما، گرسنه، زخم‌خورده،/ دویم آسیمه‌سر بر برف، چون باد./ ولیکن عزت آزادی را/ نگهبانیم، آزادیم، آزاد.» (اخوان، ۱۳۷۶: ۶۹)

در شعر «چیستان» از آزادی با وضوح تمام و با حسرتی از صمیم دل یاد می‌کند؛ حسرتی که بیان‌گر روزگار و عمری است که شاعری عاشق چو او برای این معشوق دست‌نیافتنی یعنی «آزادی» صرف کرده است. در این جا «آزادی» چون شهیدی که در خاک خفته است می‌ماند، آرزوی همه‌ی انسان‌هاست، هر جا که او باشد بهشت همان-جاست، گمشده گوهری نایاب و عزیز است که از زور و زر و علم و هنر و آبادی همه و همه برتر است:

«چیست آن نام فراموش شده	مثل پیغام فراموش شده
آن شهید آرزوی خفته به خاک	خونش از گود شهادت شده پاک
نسل ما نام شنیده‌ست از آن	یک نشان لیک ندیده‌ست از آن . . .
. . . او کلید همه خوشبختی‌هاست	عمر بی او صور سختی‌هاست . . .
. . . ای گوهر نایاب عزیز	زندگی بی‌تو نیرزد به پیشیز
زور، زر، علم، هنر، آبادی	از همه برتری، ای آزادی!

(اخوان، ۱۳۸۹، ب: ۳۱۱-۳۱۰)

۳. نتیجه‌گیری

مشروطه را می‌توان مهم‌ترین اتفاق در مسیر تحول ایران از سنت به مدرنیته قلمداد کرد. در این بین باید گفت کم‌تر مقوله‌ای مانند ادبیات دست‌خوش دگرگونی شد به طوری که اساس هزار ساله‌ی شعر فارسی در دو بُعد فرم و محتوا دچار تغییرات بنیادین گردید. در این آمد و شد اخلاق نیز به عنوان مقوله‌ای مرتبط با محتوا تحولاتی را به خود دید و مضامین جدیدی را تجربه کرد. اخوان ثالث به عنوان یکی از شاعران ممتاز و منتقدان و دنبال‌کنندگان همیشگی و جدی شعر، با تسلط مثال‌زدنی خود از میراث ادبی ایران، سعی داشته در عین حفظ و بهره‌مندی از این میراث، درک درستی از جامعه‌ی روز خود، نیازها و دغدغه‌هایش داشته باشد؛ به همین سبب با بذل توجه تمام به «اجتماعیات» و قرار دادن آن در مرکز شعر خود، از مضامین اخلاقی به عنوان مقوله‌ای که از سویی با محتوا مرتبط است و از سویی در اجتماعیات تعبیر می‌شود، به عنوان یکی از مهم‌ترین آبخورهای فکری خود بهره برده و در کنار توجه به مضامین سنتی اخلاق به مضامین مدرنی مانند «وطن‌پرستی»، «انسان‌گرایی» و «آزادی‌خواهی» توجه داشته و از این منظر یکی از پیشروان شعر معاصر فارسی محسوب می‌شود.

منابع

الف: کتاب

- احمدی، بابک (۱۳۹۱). *مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی*، چاپ نهم، تهران: انتشارات مرکز
- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۷۶). *زمستان*، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات مروارید
- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۸۹). *آخر شاهنامه (الف)*، چاپ بیست و دوم، تهران: انتشارات زمستان
- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۸۹). *تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم (ب)*، چاپ نهم، تهران: انتشارات زمستان
- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۹۰). *از این اوستا (ج)*، چاپ هجدهم، تهران: انتشارات زمستان
- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۹۰). *سه کتاب (الف)*، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات زمستان

- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۹۰). صدای حیرت بیدار(ب)، زیر نظر مرتضی کاخی، چاپ سوّم، تهران: انتشارات زمستان
- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۹۱). ارغنون، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات زمستان
- اخوان‌ثالث، مهدی (۱۳۹۲). همراه آن لحظه‌های گریزان، چاپ اول، تهران: انتشارات زمستان
- جهان‌بگلو، رامین (۱۳۸۰). ایران و مدرنیته، ترجمه‌ی حسین سامعی، چاپ اول، تهران: نشر گفتار
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۵). شاعر شکست، چاپ اول، تهران: انتشارات آمیتیس
- زرقانی، مهدی (۱۳۹۱). چشم‌انداز شعر معاصر ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات ثالث
- زکریا، فرید (۱۳۸۴). آینده‌ی آزادی، ترجمه‌ی امیرحسین نوروزی، چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو
- سارتر، ژان پل (۱۳۵۸). اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه‌ی مصطفی رحیمی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات مروارید
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰). با چراغ و آینه، چاپ سوّم، تهران: انتشارات سخن
- شمشیری، بابک (۱۳۸۷). درآمدی بر هویت ملی، چاپ اول، شیراز: انتشارات نوید شیراز
- کاخی، مرتضی (۱۳۹۰). باغ بی‌برگی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زمستان
- مختاری، محمد (۱۳۹۲). انسان در شعر معاصر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳). هویت ایرانی در زبان فارسی، چاپ اول، تهران: انتشارات باغ آینه
- ولک، رنه، وارن، اوستین (۱۳۹۰). نظریه‌ی ادبیات، ترجمه‌ی ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ سوّم، تهران: انتشارات نیلوفر

ب: مقاله

- امانی زوارم، وحید (۱۳۷۶). گفتمان انتقادی سیاسی در شعر مهدی اخوان ثالث، مجله‌ی پانزده خرداد، شماره‌ی ۲۸، ص ۳۰۱-۳۲۳، زمستان
- رجیبی، فرهاد (۱۳۹۰). دغدغه‌های اجتماعی شعر عبدالوهاب البیاتی و مهدی اخوان ثالث، مجله‌ی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۴، ص ۴۷-۷۶، بهار و تابستان
- رضوانی، سعید (۱۳۸۷). سنت در خدمت مدرنیته، مجله‌ی نامه‌ی فرهنگستان، شماره‌ی ۳۷، ص ۲۸-۳۸، بهار
- محسنی‌نیا، ناصر، رحیمی، فائزه (۱۳۹۱). بررسی و مقایسه‌ی اشعار اجتماعی و انسان‌گرایانه‌ی اخوان و ایلیا ابوماضی، مجله‌ی ادبیات تطبیقی، شماره‌ی ۶، ص ۱۸۶-۱۶۱، بهار و تابستان